

آتش‌سوزی که در سال ۱۹۴۵ رخ داد، ششصد نفر کشته شدند. زغال سنگ در زرفای زمین نهفته است و قلب زمین گرم و مرطوب است. کارگران معدن زغال سنگ در مجاورت قلب زمین و در گرمای ۴۵ تا ۵۰ درجه سانتی‌گراد در مرزهای میان مرگ و زندگی کار می‌کنند و می‌دانند که این سرنوشتی است که در انتظار فرزندان آنان هم هست، همان‌گونه که برای پدران آنان نیز رقم خورده بود و بسیاری را به کام مرگ فرستاد. ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر در منطقه دهانید زندگی می‌کنند که معاش اکثر آنان به صنعت زغال سنگ وابسته است. تا پیش از ۱۹۵۰، زنان هم همراه مردان به درون معدن می‌رفتند و اغلب کودکان خود را برای کمک همراه می‌بردند. پس از استقلال هندوستان، زنان از رفتن به درون معدن معاف شدند اما هنوز در بیرون معدن، روزی دوازده ساعت کار می‌کنند. وزن سبدهای زغال سنگ که زنان حمل می‌کنند به سی کیلوگرم می‌رسد.

در دامنه کوه آتش‌فشان کاوا ایجن در جزیره جاوه، بوی جهنم در گوشه‌ی از بهشت به مشام می‌رسد. این آتش‌فشان زنده است و مدام گازهای مسموم از دهانه آن متصاعد می‌شود. بخشی از این گازها به داخل کانال‌هایی به طول ده تا پانزده متر رانده می‌شود و در آن جا پس از مجاورت با هوا به شکل قطراتی در می‌آید که به مرور زمان منجمد می‌شود و به صورت گوگرد خالص از آن بهره‌برداری می‌کنند. کارگرانی که در فاصله ده کیلومتری این آتش‌فشان زندگی می‌کنند ساعت یک صبح از خانه بیرون می‌آیند و در گروه‌های کوچک، پس از پنج تا شش ساعت راه‌پیمایی به دهانه آتش‌فشان می‌رسند. در این جا، در میان ابری از گازهای مسموم، تکه‌های گوگرد را برای انتقال به پایین کوه در سبدهای خود جمع‌آوری می‌کنند. کارگران باید دهان و بینی خود را با پارچه‌ی ضخیم که برای مرطوب کردن آن مدام آن را با آب دهان خیس می‌کنند، ببوشانند. این تنها ماسکی است که آنان را در برابر گازهای مسموم حفظ می‌کند. این انسان‌ها در همسایگی مرگی زندگی می‌کنند که هستی‌شناسانه نیست اما هر لحظه در کمین آنان نشسته است. کارگرانی که شاید وزن آنان به شصت کیلوگرم نرسد سبدهایی به وزن هفتاد کیلو را حمل می‌کنند. پاهای این کارگران به سبب حمل بار سنگین کج و معوج شده است و کف پای آنان از رفت و آمد میان بهشت و جهنم پینه بسته است. کارگران معدن گوگرد، یک روز کار و دو روز استراحت می‌کنند چرا که کار طاقت‌فرسا و استنشام گازهای مسموم امکان کار هر روزه را از آنان می‌گیرد.

گودال معدن طلای سه‌را پلادا در برزیل هم جهنمی است در گوشه‌ی از بهشتی دیگر. عکس‌هایی که سالکادو از این معدن و کارگران آن گرفته است شکل پژواکی محو از روزگاری دور و کهن را دارد. از زمان مصریان باستان و بهره‌جویی از بردگان برای ساختن اهرام، چنین درام انسانی دیده نشده است. کارگرانی که نیاز زیستن و رویای طلا آنان را به گودال معدن طلای سه‌را پلادا می‌اندازد. گرفتار چرخه بدخیم و دور تسلسلی می‌شوند که رهایی از آن میسر نیست. آنان به محض ورود به این ورطه هولناک، به بردگانی مبدل می‌شوند که دیگر راه گریز ندارند. هر روز ۵۰۰۰۰ مرد پوشیده از گل و لای در حالی که امید زنده ماندن را در دل و رویای طلا را در سر می‌پرورند، به درون گودال می‌روند و کیسه‌های گل و خاک را که از سی تا هفتاد کیلو وزن دارد به بالای گودال حمل می‌کنند. دست‌مزد حمل هر کیسه بیست سنت است. تنها صدایی که در گودال شنیده می‌شود، صدای بیل و کلنگ است که زمین را می‌کاود و سرود تک افتادگی انسان امروز را می‌سراید. کیسه‌های گروهی که به رگه طلا دست پیدا کند در یک جا گردآوری می‌شود و از میان آن‌ها به حکم قرعه، یک کیسه خاک به خود آنان داده می‌شود تا پس از شستن، طلای آن را برای خود جمع‌آوری کنند. همین امید و دست‌یابی که گاهی به ذره‌ی طلا انگیزه کارگرانی است که هر صبح راهی معدن می‌شوند و شب، دست از پا درازتر به خانه باز می‌گردند.

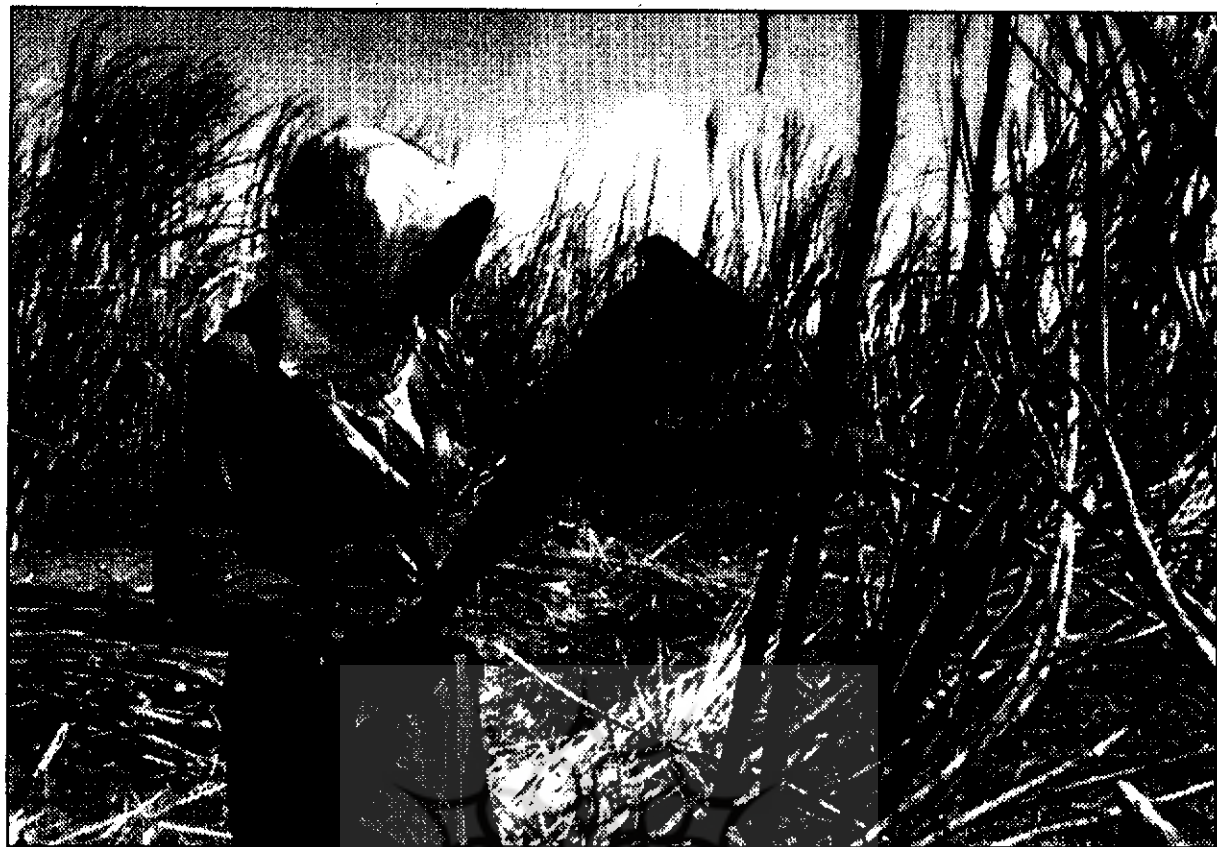
به جرات می‌توان گفت که سیاست‌های سالکادو بیش از هر عکاس دیگر به شرایط کار و زندگی مصیبت‌بار کارگران پرداخته و شکلی دقیق‌تر و پرمفهوم‌تر از تلاش انسان برای زیستن را به دست داده است. سالکادو عکس‌های خود را که بی‌تردید از دردی مشترک نشأت می‌گیرد، «عکاسی ستیزه‌جوی» می‌نامد و آن‌ها را به کارگرانی که در سراسر تاریخ به کار جان‌فرسا اشتغال داشته‌اند تقدیم کرده است. سالکادو زشتی و وحشت حاکم بر جهان امروز را نمایان می‌کند و بدین سان همدردی خود را با انسان‌هایی که زندگی آنان شکل مرگی کند و تدریجی را به خود گرفته است ابراز می‌دارد. عکس‌های سالکادو روایت تصویری یک دوران است. باستان‌شناسی بصری و تاریخ و دورانی است که در آن حاصل کار و تلاش زنان و مردان، جهانی تازه را می‌سازد و شکلی از زندگی را پیش رو می‌نهد که حتی از رویا هم تهی است و جایی برای خوش بینی و امید به آینده باقی نمی‌گذارد. سالکادو چهره‌نگار جهانی تلخ و تیره است و دورانی را تصویر می‌کند که معاصر ما است اما شرایط کار آن با عصر حجر تفاوت چندانی نکرده است. سالکادو تصویر انسان‌هایی را که به دست جهان صنعتی انسان‌ستیز به مصیبت‌بارترین شکل خود نزدیک شده و به نقطه نهایی درمادگی رسیده‌اند، از زیر لایه‌های بی‌اعتنایی بیرون می‌کشد و به تأثیرگذارترین شکل ممکن نشان می‌دهد که این انسان‌ها در چند روزه نوبت خود به چه شکل زندگی می‌کنند. عکس‌های سالکادو از نگرشی عاطفی سرچشمه می‌گیرد اما عنصر عاطفی چندان نیست که بر واقعیت سایه بیندازد. عکس‌های سالکادو نشان می‌دهد که نیازهای اولیه زیستن، انسانی را که در دوران رنسانس در مرکز جهان

ایستاده بود به چه شکل و ریختی درآورده است. انسان امروز، دوباره استخوانی است که انگار برای تداوم و دست به دست گشتن سنت کار سخت و فرساینده زاده شده است. او تصویرگر انسان‌های پوسیده و «شنی شده»یی است که از سر نیاز، هم معادن و ذخایر سرزمین خود را دو دستی تقدیم جهان سرمایه‌داری می‌کنند و هم نیروی انسانی خود را. سالکادو با عکس‌هایی که از کار در مزارع نیشکر کوبا و برزیل، ماهی‌گیران سیسیل و کارگران معادن طلا و زغال سنگ گرفته است نشان می‌دهد که تاریخ، تداوم و پی‌آیند چالش‌ها و پایداری‌ها و تکرارها است و که گاه شکل آزمودن توان انسان برای زنده ماندن و زیستن را به خود می‌گیرد. بهای محصول کارگران مزارع نیشکر و قهوه و چای رواندا را سوداگرانی معین می‌کنند و سود آن را به جیب می‌زنند که هیچ نقشی در تولید آن ندارند و چه بسا که این مزارع و کارگران را هرگز ندیده باشند.

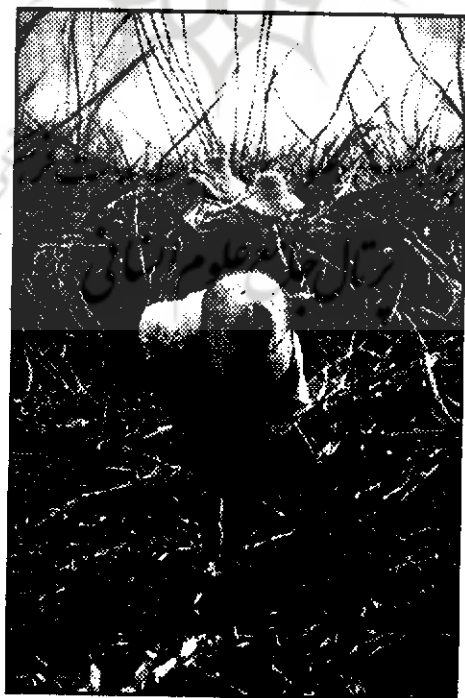
برزیل بزرگترین تولیدکننده نیشکر جهان است و پیشینه کشت آن به سده شانزدهم و روزهایی می‌رسد که استعمارگران پرتغالی این زراعت را در آن سرزمین رواج دادند. بعد از پرتغالی‌ها، هلندی‌ها با آوردن برده‌ها و ساختن کارخانه‌های متعدد به این صنعت پرداختند. در کوبا هم کشت نیشکر از سال ۱۷۶۲ که انگلیسی‌ها هاوانا را تسخیر کردند رواج یافت. استعمارگران انگلیسی با آوردن هزاران برده به کوبا، به کشت نیشکر پرداختند. شکل زندگی و کار ماهی‌گیران سیسیل هم با قرون وسطی تفاوت چندانی نکرده است و تنها تفاوت در این است که در پایان جنگ جهانی دوم بیش از سی گروه ماهی‌گیری به این کار اشتغال داشتند و اکنون تنها دو گروه به این کار و مراسم شبه آئینی آن می‌پردازند. از یک سو آلودگی دریای مدیترانه و از سوی دیگر کشتی‌های مجهز ماهی‌گیری شرکت‌های بزرگ، ماهی تن را در خطر نابودی قرار داده‌اند.

صنایع زغال سنگ منطقه دهانید، در ایالت بیهار هندوستان را انگلیس‌ها در سال ۱۷۸۰ آغاز کردند. این صنایع در سال ۱۹۵۹ در اختیار سرمایه‌داران هندی قرار گرفت و از ۱۹۶۸ به بعد که ملی اعلام شد، زیر نظر وزارت صنایع هندوستان اداره می‌شود. بسیاری از تونل‌های این معدن به شکلی ناامن و خطرناک حفر شده است. تنها در یک حادثه

## جهنم در گوشه‌ی از بهشت



مزارع نیشکر، سانتو پولو، برزیل ۱۹۸۷



کارگران مزارع نیشکر کوئبا، ۱۹۸۸



کاشتن نیشکر را اغلب زنان انجام می دهند اما برداشت آن که پس از سوزاندن مزارع انجام می شود به عهده مردان است.



کارگران مزارع چای در انتظار دریافت دستمزد، ۱۹۹۱





صیادان ماهی تن، سسیل، ایتالیا





اوراق کردن کشتی های کهنه در پیتاکونگ، بنگلادش، ۱۹۸۹



درون معدن زغال سنگ مانند دوزخ دانه است که در هر گوشه و کنار آن یک پوسیدگی مجسم می‌لورد. آن چه این انسان‌ها را به این محیط خوفناک می‌کشاند، عادت و هنجاری است که بر نیاز و روزمره‌گی استوار است.



مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

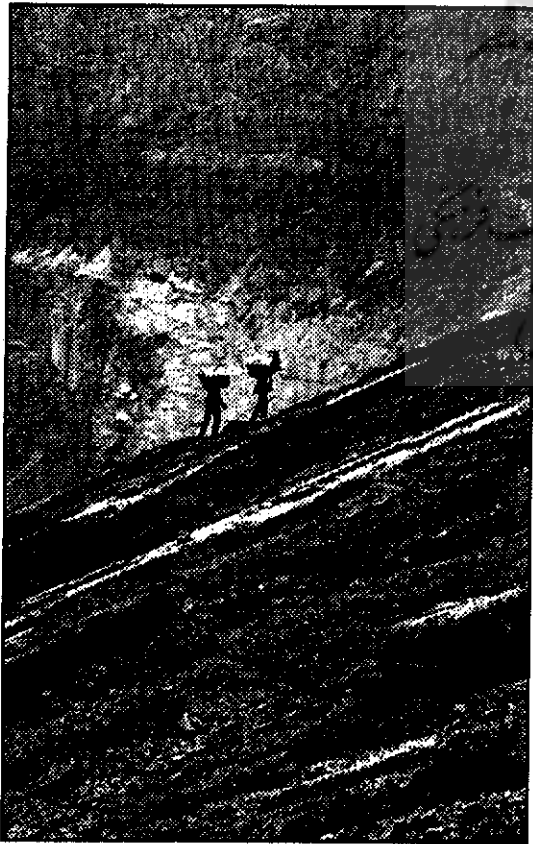


چهره کارگر معدن زغال سنگ همواره با غباری آغشته به دوده و قیر پوشیده شده است. تنها بخشی از صورت که از غبار محفوظ است، پلک‌ها و لب‌ها است.



پژوهشگاه علوم انسانی  
آمال جامع علوم انسانی

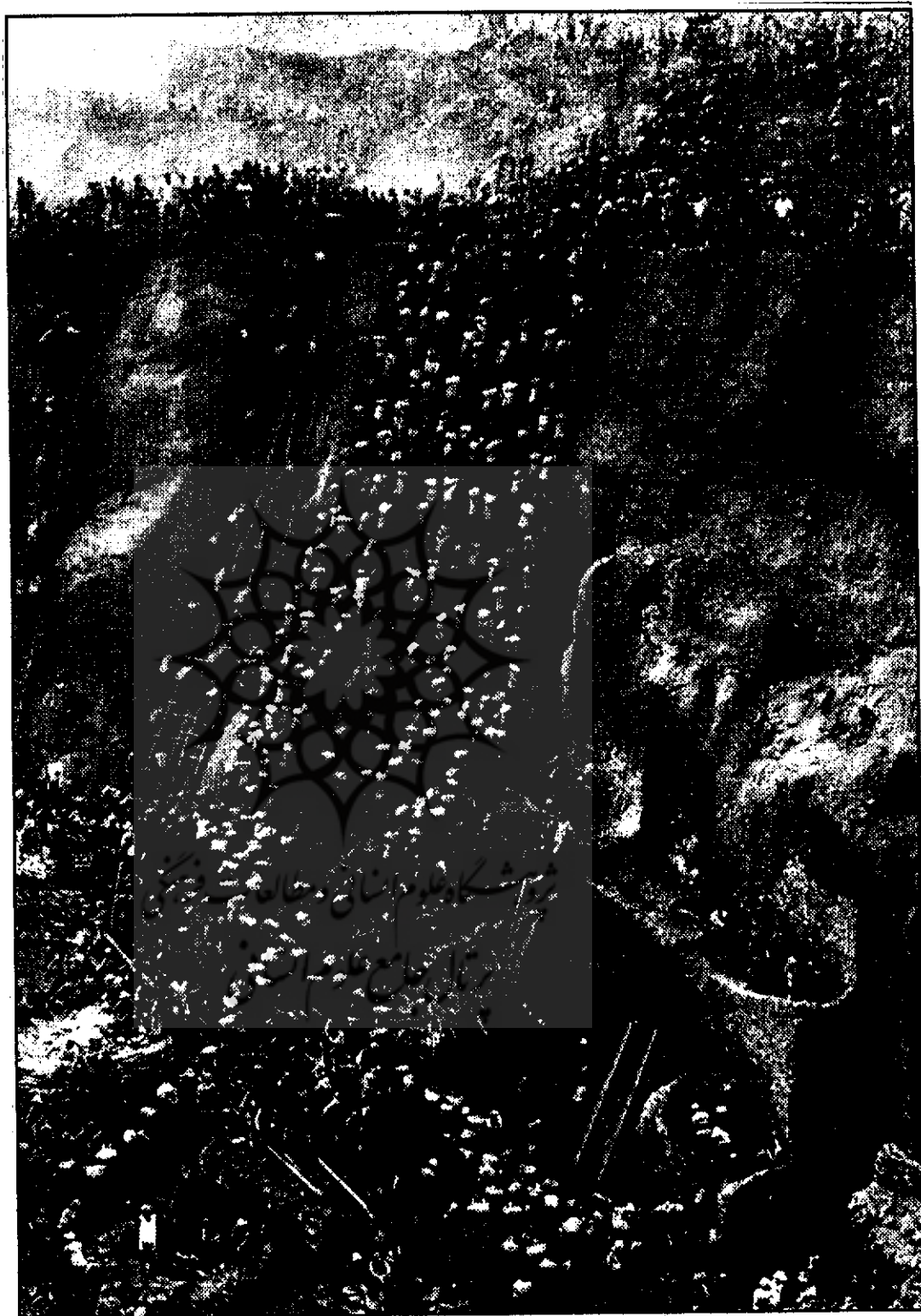
کار در میان گازهای مسموم معدن گوگرد کارآه ایدین، جزیره جاوه ۱۹۹۱



حسل گوگرد از دهانه آتش فشان به قله کوه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی





این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی